

دانشمندانی که تفسیر طبری را ترجمه و تلخیص کرده‌اند

شادروان نذیر احمد*

در زبان فارسی روایت تفسیرنگاری بسیار قدیم است، چنانچه تفاسیر^۱ عدیده‌ای در این زبان نوشته شده است. از آن جمله است تفسیر محمد بن جریر طبری به نام جامع‌البیان فی تفسیرالقرآن که علمای ماوراءالنهر و خراسان آن را به فارسی برگردانیده‌اند، طبری در سال ۳۱۰ ق درگذشت و تفسیرش میان سال‌های ۳۵۰ و ۳۶۵ ق به فارسی ترجمه شد، گویا تقریباً چهل سال پس از وفات آن مفسر شهیر تفسیر عربی در قالب فارسی درآمد. تفسیر عربی شامل چهل مجلد بود، چون این مجلدات را پیش امیر بخارا منصور بن نوح (۳۶۵-۳۵۰ ق) آوردند، او خیال کرد که استفاده از این مجلدات بسیار دشوار است، پس او مجلسی از دانشمندان آن دوره طلب داشت و استفتا کرد که آیا به فارسی تفسیر نوشتن جائز است یا خیر؛ پس از تحقیق و تدقیق بدین نتیجه رسید که به فارسی تفسیر نوشتن درست است؛ زیرا که فارسی زبانی بسیار قدیمی و زبان مادری مردمان آن سامان است، پس جماعتی از علما را برگزیدند و ایشان تفسیر عربی طبری را در

* استاد و رئیس اسبق بخش فارسی دانشگاه اسلامی علی‌گره.

۱. تفسیرهای قدیمی که به فارسی بازمانده به‌قرار زیرند: تفسیر کمبریج که در قرن پنجم نوشته شده است و دو جلد آخر آن از روی نسخه مکتوب ۶۲۸ ق به‌اهتمام دکتر جلال متینی در سال ۱۳۴۹ ش از طرف بنیاد فرهنگ انتشار یافته است، نسخه‌ای از دو جلد اول کشف نشده، تفسیر سوراآبادی تألیف ابوبکر عتیق سوراآبادی در قرن پنجم، جزوی از آن در ۱۳۴۷ ش و عکس نسخه در ۱۳۴۵ ش از طرف بنیاد فرهنگ تهران چاپ شده است، تفسیر پاک بخشی از تفسیر قدیمی، در ۱۳۴۴ ش بنیاد فرهنگ ایران آن را چاپ کرده است، تفسیر کهن، بنیاد فرهنگ بخشی از این تفسیر را در ۱۳۵۱ ش انتشار داده است.

بیست مجلد ترجمه و تلخیص کردند. از آن میان چهارده مجلد حاوی وقایع از ابتدای آفرینش تا درگذشت پیامبر اکرم (ص) بود. مقدمه این ترجمه به قرار زیر است:

«این کتاب تفسیر بزرگ است از روایت محمد^۱ بن جریر الطبری رحمه الله علیه، ترجمه کرده به زبان دری راست، و این کتاب را بیاوردند از بغداد، چهل مصحف بود نبشته به زبان تازی به اسنادهای دراز بود، بیاوردند سوی امیر سدید^۲ ملک مظفر ابوصالح منصور بن نوح بن نصر بن احمد بن اسماعیل رضی الله عنهم بس دشوار بود بدو خواندن این و عبارت کردن این کتاب به زبان تازی، و چنان خواست که مر این را ترجمه کنند به زبان فارسی، پس علمای ماوراءالنهر گرد کرد که روا باشد خواندن و نبستن تفسیر قرآن به پارسی آن کسی را که تازی نداند از قول خداوند که گفت: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانِ قَوْمِهِ»^۳. هیچ پیغامبر را نفرستادیم مگر به زبان قوم ایشان، تا بدانستندی، و دیگر آن بود که این زبان پارسی از قدیم باز دانستند، از روزگار آدم تا روزگار اسماعیل علیهم السلام همه پیغامبران و ملوکان زمانی به پارسی سخن گفتندی و اول کسی که سخن گفت به زبان تازی اسماعیل بود و پیغامبر ما صلی الله علیه و آله و سلم از عرب بیرون آمد و این قرآن به زبان عرب بدو فرستادند، و بدین ناحیت ما زبان فارسی است و ملوک جانب ملوک عجم اند، پس ملک مظفر ابوصالح بفرمود گرد کردن علمای ماوراءالنهر از شهر بخارا چون ابوبکر محمد بن الفضل الامام، چون ابوبکر محمد بن اسماعیل الفقیه، چون ابوبکر احمد بن حامد الفقیه و چون خلیل بن احمد السجستانی جهبذالعلماء، و بیاوردند از بلخ چون ابوجعفر محمد بن علی عن باب الهند و الحسن علی بن مندوست الفقیه، و ابوالجهم خالد بن

۱. فقیه و دانشمند و مورخ ایرانی نویسنده بزرگ بود، گویند که اندازه نوشته‌های او از ولادت تا وفات ۱۴ ورق هر روز حساب کرده‌اند.

۲. نسخه اصل: سید، اما لقب او سدید بود، زین‌الخبار، ص ۱۶۴، او بر وفات برادرش عبدالملک که در ۸ شوال ۳۵۰ ق واقع شده است، بر تخت نشست و در شوال ۳۶۵ ق وفات یافت. (زین‌الخبار، ص ۱۶۱ و ۱۶۴)

۳. ابراهیم (۱۴)، آیه ۴.

هانی المتفقه، و هم از آن‌گونه از شهر سمرقند و اسپيجاب و فرغانه و از شهری که بودند همه خط‌ها بدادند بر ترجمه این کتاب که راست است، بس بیرون آمد فرمان امیر سدید ملک مظفر بر دست کس‌ها و بزرگان و وزیران او و به‌زبان خاصه او و خادم او ابوالحسن فائق‌الخاصه سوی این مردمان و علما تا ایشان از میان خویش هر کدام داناتر اختیار کردند تا این کتاب را ترجمه کند و اقتصار کردن بر متون اخبار و این را بیست مصحف گردانیدند، از آن جمله چهارده مصحف بنهادند تفسیر قرآن از اول عالم تا آن وقت که پیغامبر ما از این جهان بیرون شد و وحی از آسمان گسیخته شد، تا این چهارده مصحف فرو نهاده آمد هر یکی نیم هفت یک، تا جمله همه تفسیر قرآن باشد، پس از وفات پیغامبر صلی الله علیه و آله و سلم تا آن وقت که محمد بن جریر الطبری از این جهان بیرون شد، اندر سیصد و چهل و پنج بود از هجرت، پس شش مصحف دیگر فرونهادیم تا این همه بیست مصحف تمام شد و تفسیر قرآن و قصه‌های پیغامبران که بودند از پس او و قصه‌های امیران مؤمنان که بودند تا بدین روزگار که یاد کردیم همه گفته شود و ما این همه را اندر هفت مجلد بر آن تألیف نسخت کردیم تخفیف را والله الموافق للصواب».

در این مقدمه نام هفت دانشمند و یک امیر که کار ترجمه تفسیر طبری را به‌انجام رسانده‌اند، مندرج است و ایشان عبارت‌اند از:

۱. ابوبکر محمد^۱ بن الفضل الامام.
۲. ابوبکر محمد بن اسماعیل الفقیه.
۳. ابوبکر احمد بن حامد الفقیه.
۴. خلیل بن احمد السجستانی.

این چهار دانشمند از بخارا دعوت شده بودند و سه دانشمند که نام ایشان در ادامه آورده می‌شود از بلخ نسبت داشتند:

۱. در مقدمه‌ای که آقای صفا در تاریخ ادبیات در ایران (ج ۱) درج کرده است، نام دو فقیه اول نیامده، و در فرهنگ معین (ج ۵، ص ۳۸۵) نیز فقط نام دو دانشمند از بخارا درج شده است.

۱. ابوجعفر محمد بن علی (از باب الهند).
۲. ابوالحسن^۲ علی بن مندوست الفقیه.
۳. ابوالجهم^۳ خالد بن هانی المتفقه.
۴. ابوالحسن فائقالخاصه خادم امیر منصور بود و به واسطه او فرمان برای انتخاب مترجمان نافذ شده بود.

به علاوه این دانشمندی که نام ایشان مضبوط است، گروهی از دانشمندان از سمرقند و اسپبچاب و فرغانه و شهرهای دیگر دعوت شده بودند؛ اما نامشان در مقدمه ترجمه درج نیست.

در میان هفت دانشمند و یک امیر که نامشان در مقدمه درج است، ما فقط درباره سه دانشمند و یک امیر اطلاعاتی داریم، و از روی آن یادداشت مختصری در ادامه می آوریم:

۱. ابوبکر محمد بن الفضل الامام (وفات: ۳۸۱ ق): شیخ بزرگ و امام جلیل بوده است، قریه کماری نزدیک بخارا مولد شیخ بوده، در میان اساتذده اش که ابوبکر محمد از محضرشان کسب فیوض نموده، پدرش ابو حفص و عبدالله السبزمی، و محمد بودند، در آخر حال شهرت شیخ شایع شد و تشنگان علم از خطه های دور و دراز به خدمتش آمده از چشمه فیوض سیراب شدند، سمعانی برخی از اشخاص شهیر از احفاد و اولادش را ذکر نموده است، از آن جمله است عثمان بن محمد بن احمد بن ابوبکر محمد بن الفضل بن جعفر بن جاد البخاری ولادت در ۴۲۶ ق در بخارا و وفات در همانجا در ۵۰۸ ق.
- پسرش قاضی ابومحمد عبدالعزیز بن عثمان بن ابراهیم الفضلی فاضل بزرگی بود و از علم اخلاق بهره وافر داشته، او در ۵۳۳ ق در بخارا فوت شد.
- برادرش ابوبکر محمد بن الفضل خطیب بخارا بود که در سال ۵۴۹ ش درگذشت.

۱. موخرالذکر: از بلخ.

۲. فرهنگ معین: فقیه حسن بن علی مندوسی.

۳. ابوالجهم خالد بن هانی المتفقه از باب الهند.

در فوائدالبهیه بگفت طبقات القادری حکایتی درج است، می‌گویند یک بار ابوبکر محمد بن الفضل فرغانه رفتند و در مجلس قاضی خان تشریف بردند، در این مجلس گروهی از علمای بزرگ شرکت داشتند، قاضی خان در وعظ و تذکیر مشغول بودند، و در میان سخنرانی قاضی خان قول قاضی ابویوسف به محمد و قول محمد را به قاضی یوسف انتساب دادند. ابوبکر محمد بن الفضل فوراً تصحیح نمودند، چنانچه قاضی خان چنان تحت تأثیر ایشان شدند که از منبر پایین آمدند و چون او را معلوم شد که ایشان بغیر از ابوبکر محمد بن الفضل شخصی دیگر نیست، فی الفور گفت که شما سزاوار منبر هستید نه من.

اما نسبت این داستان به ابوبکر محمد درست نیست؛ زیرا که مؤخر الذکر از قاضی خان متقدم است و در میان حیاتشان تفاوت بیش از دو قرن است، ابوبکر محمد در سال ۳۸۱ ق در گذشته است و قاضی خان در تاریخ ۵۹۲ ق. به همین دلیل است که صاحب فوائدالبهیه نوشته است که ملاقات قاضی خان به ابوبکر محمد بن الفضل ممکن نیست، بلکه او به یکی از احفادش به نام ابوبکر محمد بن ابراهیم بن محمد بن احمد بن ابوبکر محمد بن فضل شده باشد که در سال ۵۴۹ ق در گذشته، یعنی تقریباً چهل و سه سال پیش از قاضی خان.

۲. **خلیل بن احمد السجستانی:** نام کاملش جهید^۱ العلما خلیل بن احمد، خلیل بن احمد بن محمد بن خلیل بن موسی بن عبدالله ابوسعید السجری یا السجستانی بود، او در فقه اسلامی دستگاه فوق‌العاده پیدا کرده، سیاحت را بسیار دوست داشته و در فارس، عراق، خراسان، حجاز، شام، الجزیره و دیگر کشورها سیاحت نموده، در آخر در سمرقند در ۳۶۸ ق وفات یافته، از شاعری بهره وافر داشته و در الجواهرالمضیه دو قطعه از اشعارش نقل شده است، در عهد منصور بن نوح (۳۶۵-۳۵۰ ق) در بخارا ساکن بود و به همین دلیل است که در مقدمه ترجمه او را در ردیف علمای بخارا آورده‌اند.

۱. جهید به معنی ناقد و دانشمند بزرگ.

۳. در میان دانشمندانی که برای ترجمه تفسیر طبری دعوت شده بودند، دانشمندی به نام ابوجعفر محمد بن علی بود که در بلخ از باب‌الهند نسبت می‌داشت. این نام در ترجمه تفسیر درج است و در این ایام دانشمندی به نام کتب تواریخ و تذکره‌ها مانند اللباب، ج ۲، ص ۲۹۵؛ الفوائد البهیه، ص ۱۷۹، الجواهر المضمیه، ج ۲ ص ۶۸؛ السماء المؤلفین، ص ۴۷ و غیر آنها مذکور است، نام کاملش که در این مأخذ یافته می‌شود ابوجعفر محمد بن عبدالله بن محمد عمر است. صاحب ترجمه در کتاب فضائل بخل نیز معرفی شده و شاید درباره زندگانی ابوجعفر مهم‌ترین مأخذ است. اگرچه نام پدر در کتب تاریخ عبدالله درج است و در مقدمه ترجمه علی، با وجود این تفاوت هر دو شخص به‌ظن بسیار قوی یکی باشد، حدس بنده مبنی است بر قرائن زیر:

- (۱) نام هر دو محمد و کنیه ابوجعفر یکی است.
- (۲) هر دو هم‌عصر بودند، در کتب تاریخ و تذکره درگذشت ابوجعفر محمد ۳۶۲ ق درج است و بدین‌طور مؤخرالذکر معاصر امیر منصور بن نوح (وفات ۳۶۵ ق) و دانشمند مذکور در ترجمه تفسیر به نام ابوجعفر محمد بود.
- (۳) از فضائل بخل مذکور است که ابوجعفر محمد در بخارا سکونت می‌داشت و همانجا در سال ۳۶۲ ق (در عهد امیر منصور بن نوح) درگذشته است، و نقش او از بخارا به بلخ آوردند و در گورستان خانواده در دروازه هند سپرد خاک کردند.
- (۴) ابوجعفر محمد مذکور در تاریخ‌ها و تذکره‌ها از نسبت هند یاد شده و در دوازده هندوان در بلخ گورستان خانواده نشان جلوه شده، در مقدمه ترجمه فارسی ابوجعفر محمد را به باب‌الهند بلخ انتساب داده‌اند، دروازه هند ترجمه فارسی باب‌الهند است. بنا بر قرائن گفته‌شده حدس بنده این است که ابوجعفر محمد مذکور در ترجمه تفسیر و ابوجعفر محمد مذکور در فضائل بخل و دیگر کتب تاریخ یکی‌اند، در حصت این حدس ما بدین نتیجه خواهیم رسید که اسم پدر علی که در ترجمه تفسیر ذکر شده است، شاید غلط باشد و نام او عبدالله باشد که در کتب مختلف به تکرار دیده می‌شود؛ ترجمه تفسیر از غلط‌ها پاک نیست، ممکن است اسم پدر ابوجعفر محمد به جای عبدالله اشتباهاً علی درج شده باشد. در نسخه‌های مقدمه اختلافات نسخ یافته می‌شود، مثلاً در

نسخه‌ای که دکتر صفا استفاده کرده است، نسبت دروازه هند و آن به‌جای ابوجعفر محمد همراه دانشمند دیگر به‌نام الحسن بن علی بن مندوست آمده و در نسخه رامپور نام این دانشمند الحسن بن علی بن من دوست و در تاریخ ادبیات در ایران تألیف دکتر صفا اسمش الحسن بن علی مندوسی مذکور است و همین صورت در فرهنگ معین نیز دیده می‌شود، همچنین دکتر صفا از روی نسخه مقدمه فقط نام پنج دانشمند را می‌نویسد و همین نام‌ها در فرهنگ معین نیز نقل شده است و حال اینکه در نسخه رامپور نام هفت دانشمند چنانکه قبلاً اشاره شده، مندرج است؛ بنابراین حدس بنده این است که نام پدر ابوجعفر محمد باید عبدالله باشد نه علی.

به‌گفته فضائل شیخ ابوجعفر محمد در بلخ در سال ۳۰۰ ق ولادت یافته و همانجا نشو و نما یافته، و تحصیلات خود را به‌تمام رسانیده، پس از آن به‌بخارا رهسپار شده و در همان سرزمین در ۳۶۲ ق در سال ۶۲ سالگی بدرود حیات گفته است.

ابوجعفر محمد عالمی بزرگ، محدث و فقیه بود. در فضائل بلخ از روایت این دانشمند چند احادیث مندرج است، محدث و فقیه شهیر ابواللیث سمرقندی از روایت ابوجعفر محمد چند احادیث نقل کرده‌اند علی‌الخصوص حدیث اصحاب‌الاحدء این دانشمند مقبول خواص و عوام بود، بعد از وفاتش معتقدان به‌وی هر شبانه برای فاتحه خواندن و زیارت گورش می‌روند، در دوران اقامت بلخ محافظت دروازه هند به‌عهده ابوجعفر بود، اما ما نمی‌دانیم که این حدیث چه نوع بوده است، می‌گویند که ابواللیث سمرقندی بر همین دروازه ابوجعفر محمد را دیده و از علم و اخلاقش بسیار متأثر گشته بود.

۱. دانشمند دیگری از بلخ که در ضمن ترجمه تفسیر دعوت شده بودند ابوالجهم خالد بن هانی بود، درباره او هیچ اطلاعی نداریم. در لغت‌نامه دهخدا التتمش بدون هیچ تفصیل درج شده است، به‌ظن قوی مأخذش همین مقدمه ترجمه که نحن فیه باشد.
۲. ابوالحسن فایق‌الخاصه: ابوالحسن فایق‌الخاصه یکی از امرای سامانیه بود که در دوره‌های ایران سامانی منصور بن نوح (۳۶۵-۳۵۰ ق)، نوح بن منصور (۳۸۷-۳۶۵ ق) ابوالحارث منصور بن نوح (۳۸۹-۳۸۷ ق) عبدالملک بن نوح (۳۸۹ ق) شهرت فوق‌العاده پیدا کرده و نظم و نسق امور سلطنت در دست خود

درآورده بود و به قول ابن الفوطی او تا چهل سال والی اکثر بلاد خراسان بوده، و به گفته همین نویسنده نام پدرش عبدالله الرومی بود، اما بعضی او را حبشی قرار می‌دهند، در مجمع‌الآداب لقبش عمیدالدوله^۱ و کنیتش ابوالحسن نوشته شده و در همین کتاب مذکور است که لقب «الخاصه» از طرف امیر منصور اهدا شده بود، و از تاریخ بیهقی برمی‌آید که او را جلیل همی گفتند. ابوالفضل بیهقی (ص ۴۱-۶۴۰) می‌نویسد:

«ابوالحارث منصور را بر تخت ملک نشانند... و نشستن وی به جای پدر در رجب سنه سبع و ثمانین و ثلاث مائه بود، و بکتوزون سپهسالار بود به نیشابور و برخلاف امیر محمود... امیر محمود را این حال مقرر گشت، خاستن گرفت با قصد بکتوزون کند، بکتوزون بترسید و به امیر خراسان بنالید و وی از بخارا قصد مرو کرد با لشکرها و فایق‌الخاصه با وی بود... روزی چند به مرو بودند پس سوی سرخس کشیدند. بکتوزون در سر فائق را گفت که این پادشاه جوان است و میل با امیر محمود می‌دارد و چندان است که او قوی‌تر شد نه من مانم و نه تو، فائق گفت همچین است که تو گفتی، این امیر حق خدمت نمی‌شناسد و میلی تمام دارد به محمود و ایمن نیستم که مرا و تو را به دست او بدهد چنانکه پدرش داد بوعلی سیجور را به پدر این امیر محمود سبکتگین، روزی مرا گفت چرا تو را لقب جلیل کردند، و تو نه جلیلی، بکتوزون گفت رأی درست آن است که دست وی از ملک کوتاه کنیم و یکی را از برادرانش بنشانیم، فائق گفت سخت نیکو گفتی و رأی درست این است، چنانچه بر این رأی عمل کردند، و امیر ابوالحارث منصور را در سرخس در چشمش میل کشیدند و بخارا فرستادند و مدّت وی بیش^۲ از نوزده ماه نبود و به جای وی عبدالملک بن نوح را بر تخت نشانند؛ اما مدّت امارت وی فقط چند ماه طول کشید و همین سال

۱. به گفته البیرونی در آثارالباقیه (ترجمه، ص ۱۷۷) فایق این لقب از طرف خلیفه بغداد یافته بود، اما این درست به نظر نمی‌آید.

۲. تاریخ بیهقی، ص ۶۴۱.

در شعبان^۱ ۳۸۹ ق فائق هم بمرد و دولت سامان به‌پایان رسید. اگرچه در عهد منصور بن نوح فائق‌الخاصه اقتدار سیاسی به‌هم رسانیده بود، اما معلوم نیست که او که بر چه خدمت مأمور بود، اما چون پسرش نوح بن منصور در سال ۳۶۵ ق بر تخت نشست، او را حاجب مقرر نمود، و ابوالقاسم تاش را حاجب بزرگ، در تاریخ یمنی است».

پس امیر (نوح بن منصور) حاجبی به‌فائق داد و او همچنین از ممالیک منصور بن نوح بود و در آن حضرت به‌مقامات مذکور و مواقف مشهور اختصاص یافته و به‌حقوق اکید و وسایل حمد متذرع و متدرع شده در زین‌الاکخبار ذکر حاجبی نیست؛ اما امیر نوح کارهای خویش سپرد، گردیزی می‌آرد (ص ۱۶۵): کارهای خویش به‌فائق‌الخاصه و تاش‌الحاجب سپرد. تدریجاً این امیر چنان قوت گرفت که همراه امیر ابوالحسن سیجور وزیر ابوالحسن عتبی را قتل نمودند؛ در زین‌الاکخبار آمده. (ص ۱۶۶-۱۶۷) و امیر ابوالحسن گله ابوالحسین عتبی به‌فائق نوشته بود و قصه آن سقط گفت و استخفاف کردن، فائق گفت من حيله آن بسازم، پس گروهی از غلامان ما یکی را فریفت از غلامان خدای ما ترس و هر یکی را مالی بداد، تا ایشان مر ابوالحسین عتبی^۲ را بکشتند... کارها مضطرب گشت.

پس از آن فائق و ابوعلی سیجور و ابوالحسن سیجوری عهد اتحاد بستند و علیه تاش برخاستند و بالآخر موخرالذکر را در شعبان ۳۷۷ به‌نیشابور شکست دادند. (زین، ص ۱۶۷) بدین‌طور غلبه ابوعلی و فائق افزایش یافت، آخر بر آن قرار گرفت که نیشابور تاش را، بلخ فائق را، هرات ابوعلی را و بادغیس و قهستان ابوالحسن را باشد. (زین، ص ۱۶۷) امیر ابوالحسن سیجوری در ۳۷۸ ق بمرد و پس از آن نوح بن منصور ابوعلی سیجوری را سپه سالار مأمور کرد ۳۸۱ ق او را به‌لقب «عمادالدوله» ملقب کرد، فائق به‌بخارا رفت و برنهار ایلیک خان آمد و خان بخارا را به‌او سپرده بازگشت. (ایضاً، ص ۱۶۸) ابوعلی علیه خان امیر نوح را کمک نفرستاد، بالآخر امیر نوح مجبور گشت و

۱. تاریخ بیهقی، ص ۶۴۲؛ زین‌الاکخبار، ص ۱۷۳.

۲. در سال ۳۷۲ ابن اثیر، حاشیه، ص ۱۶۷؛ زین‌الاکخبار.

به‌امیر سبکتکین کمک طلب کرد، ابوعلی و فائق با لشکر نوح و سبکتکین در ۳۸۳ ق جنگ نمودند. (ص ۱۶۹) در سال ۳۸۵ ق ابوعلی سیجوری و فائق بر لشکر امیر محمود زدند و او را شکست دادند، لشکریان بسیار را گرفتار نمودند، اما دیری نگذشت که امیر محمود با کمک خلف بن احمد امیر سیستان و امیر فریفون و دیگران ابوعلی سیجوری و فائق را شکست دادند و ابوعلی را محبوس کردند و پس از چندی مأمون امیر گرگانج ابوعلی را از قید بیرون آورد. (ص ۱۷۰)

امیر نوح در شعبان ۳۸۷ ق فوت شد و پسرش ابوالحارث منصور بن نوح به‌جای او بنشست، او هنوز بالغ نشده بود، وزیر او ابوالمظفر محمد بن ابراهیم البرغشی بود و دیگر کارها همه فائق همی‌راند، پس از چندی ابوالحارث بکتوزون را سپهسالاری خراسان داد، در ۳۸۸ ق ابوالمظفر برغشی را از وزارت معزول کردند، بعد از آن ابوالقاسم برمکی را به‌نیابت بنشانند، او زود به‌قتل رسید و الحمولی را به‌وزارت بنشانند، از او کاری پیش نرفت پس وزارت را ابوالفضل خناتمی دادند، (ص ۲-۱۷۱) غلبه فائق‌الخاصه در دور ابوالحارث چقدر افزوده باید از واقعه زیر که در تاریخ یمینی در جهت قیاس کرد: چون امیر محمود دل از شغل غزنین فارغ کرد و کار بساخت، روی به‌نیشابور نهاد، بکتوزون دانست با وی برنیاید، سوی نساو باورد رفت و امیر ابوالحارث قصد او کرد، بکتوزون و فائق یکی شدند و ابوالحارث را خلع کردند و در سرخس در دوازدهم صفر سنه تسع و ثلاثین و ثلاث مائة میل کشیدید چنانکه تفصیل این واقعه در فوق نقل شده.

پس بکتوزون و فائق گرد آمدند و برادر ابوالحارث عبدالملک بن نوح را بنشانند، در این موقع امیر محمود به‌مرو آمد تا به‌کینه خواستن ابوالحارث با بکتوزون و فائق و دیگر غداران و طاغیان حرب کند، رسولان در میان شدید و صلح کردند به‌این شرط که هرات و بلخ امیر محمود را باشد و امیر بازگشت، بکتوزون و فائق از این موقع استفاده نموده بر بنه امیر محمود زدند، سپهسالار لشکر محمود برادرش نصر بن باقرالدین بود، او بازگشت و حرب کرد و بکتوزون و فائق و همه لشکر طاغی را بشکست، بکتوزون به‌بخارا رفت به‌بدحالی و فائق در این حال جان به‌جان‌آفرین سپرد. در شعبان ۳۸۹ ق، ایلیک خان در بخارا داخل شد در ماه ذیقعد ۳۸۹ ق، امیر عبدالملک پنهان شد تا او را

گرفتند و باز آوردند، به گفته ایلک او را بند نهادند سوی اوزگند بردند، و عبدالملک بن نوح آخرین فرمانروایان سامانیان در حبس بمرد و دولت سامانیان سپری شد. (ص ۳-۱۷۲)

ترجمه فارسی عتبی در تاریخِ یمینی قطعه‌ای از ابومنصور ثعالبی درج کرده است (ص ۵-۱۵۲). قطعه ذکر امیران و پادشاهان که در دو سال ۳۸۷ تا ۳۸۹ ق فوت شده بود، طرز خوب نموده، و در آخر آن قطعه ذکر درگذشت فائق نیز نموده و او را از بدی یاد کرده، ابوعلی سیجوری که مانند فائق یکی از فتنه‌پردازان آن دوره بود، نیز به بدی مذکور شده است. قطعه مذکور بدین بیت آغاز می‌شود:

الم ترمذ عامین املاک عصرنا یصیح بهم للموت و القتل صائح
(آیا نمی‌بینی که مدت دو سال است که فریادزننده و نوحه‌گری به مرگ و قتل
بر پادشاهان روزگار ما فریاد می‌زند؟)

این دو بیت برای ابوعلی سیجوری نوشته است:

و کان غلا فی الارض یخبطها ابو علی الی ان طوحته الطوائح
معارضه ناب من الشر اعصل و عن له طیر من الشوم بارح
(و ابوعلی کور کور آدر زمین می‌رفت تا آنکه در معرض بلایای روزگار
قرار گرفت [بلایای نابودکننده او را دور انداخت] شرّ و بلا دندان کج خود را در
وی فروبرد و مرغ شوم و نامبارک بر او ظاهر گشت).

فائق را درین بیت به بدی یاد کرده است:

و فائق المحبوب قد جبّ عمره فقاظ و لم یندبه فی الارض نائح
(و فائق‌المحبوب (مقطوع‌النسل) که رشته عمرش بریده شد و مرد و کسی در
روی زمین برای او نوحه و ماتم نکرد).

از مجمع‌الآداب معلوم شد که فائق‌الخاصّه دانشمندی بزرگ بوده و مجلسش مجمع محدثین بوده است و ایشان مصروف در روایت ثقیات بودند. او در تاریخ ۳۵۰ ق در بخارا حدیث املا کرد و نویسنده تاریخ نیشابور در ۳۵۵ ق در مجلس او شرکت کرد و از امّهات کتب استفاده کرد. ملاحظه کنید:

«و لم یزل عنده مجمع اهل الحديث للروایه و مجالس النظر و عقد له الاملاء ببخاری سنه خمسین و ثلاث مائه و انتقیت علیه الفوائد من اصوله ببخاری سنه خمس و خمسین». (مجمع الآداب، ص ۹۳۶)

چنانکه گفته شد غلبه فائق در دور امارت ابوالحارث منصور بسیار افزایش یافت: «میان فائق و وزیر ابوالمظفر وحشتی حادث شد و ابوالمظفر از خوف فائق در سرای امارت گریخت و به ذمت امیر ابوالحارث معتصم شد و فائق کس فرستاد و از سر تحکم و تغلب او را مطالبت کرد، امیر ابوالحارث جواب سخت داد و فائق به کراهیت از سرای امارت بیرون آمد و عزم دیار تُرک پیش گرفت، مشایخ بخارا به اصلاح ذات البین برخاستند و امیر ابوالحارث را با سر رضا آوردند و فائق را از آن وحشت برانگیختند و ابوالمظفر را از بهر مصلحت وقت به جوزجان فرستادند و وزارت به ابوالقاسم برمکی دادند». (ترجمه تاریخ یمینی، ص ۱۶۸)

با وصف این‌گونه فضیلت این مرد فتنه‌پرور در افساد و فتنه‌انگیزی ثانی خود نداشت چندان که فتنه‌انگیزی‌های مفسدان یابند فائق و ابوعلی و ابوالقاسم و بکتوزون دولت آل سامان رو به زوال موجب شد، و بالآخر در ۳۸۹ ق سپری شد.